



مرگ یک ملکه سیاه بخت ایرانی

را برخود هموار نکرد. ثریا پس از طلاق، دیگر به ایران بازنگشت.

در طول اقامت او در اروپا، درباره روابطش با مردان دیگر، از جمله یک هنرپیشه مرد، گهگاه مطالبی در مطبوعات انتشار می یافت ولی روی هم رفته زندگانی نسبتاً بی سر و صدایی داشت.

وی کتابی هم در مورد زندگی خود نوشته که به نظر می رسد همه حقایق در آن انعکاس نیافته

دیگر قلمداد کرده اند و مدعی شده اند که وی با درمان پزشکی می توانست دارای فرزند شود ولی به دلیل سلب اعتماد از وفاداری شوهرش، از درمان خودداری کرد.

طبق یک فرضیه، وی که در سال های حکومت مرحوم دکتر مصدق هم زن شاه بود، بعید می دانست که سلطنت پایدار بماند و نوبت به سلطنت فرزند او برسد و به همین دلیل، زحمت عمل جراحی

ثریا اسفندیاری دومین زن شاه سابق که پس از مطلقه شدن، در اروپا و عمدتاً در ایتالیا و فرانسه زندگی می کرد، آبان ماه امسال در پاریس درگذشت و مرگ او که هفتاد سال داشت، "طبیعی" اعلام شده است. پدر ثریا از خوانین ایل بختیاری و مادر او آلمانی بود. درباره جدایی وی از شاه مطالب متفاوتی نوشته اند. گروهی علت را بچه دار نشدنش و جماعتی دیگر خشم ثریا از معاشرت شاه با زنان



است، اما شرحی که وی از ۷ سال زندگی در میان خانواده محمدرضا پهلوی و وابستگان به دربار نگاشته، حقایق اخلاقیات، جاه طلبی و رفتارهای آنان را با خودشان و با مردم روشن کرده است. در ماجرای ملی شدی نفت و سپس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ثریا هنوز همسر شاه و ملکه ایران بود و لذا خواهی نخواهی در جریان بخشی از ماجراها قرار داشت.

در کتاب خاطرات ثریا، وی دو جمله را نگاشته که نه تنها نشان دهنده حقانیت مرحوم دکتر محمد مصدق و همراهان او در نهضت ملی شدن نفت است، بلکه میزان خبط و خطای محمدرضا در تن دادن به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز بازگو می کند. ثریا در انتهای فصلی که به فرار او و شاه از ایران و بازگشت آنها پس از کودتای ۲۸ مرداد اختصاص دارد، نوشته است.

دادستان برای دکتر مصدق تقاضای اعدام نمود. من وقتی این نکته را دانستم، به محمد رضا گفتم: - می گذارید تقاضای دادستان مورد قبول واقع شود؟

- هرگز، بدون او، امروز نفت مادر دست قدرت های بیگانه باقی می ماند. من برای دکتر احترام زیادی قایل هستم، چرا که او خواهان عظمت ایران است....."

شکست پشت شکست

ثریا زن زیبایی بود که به عنوان ملکه دربار ایران، مورد رشک زنان سراسر جهان قرار داشت. اما در واقع او زنی نگون بخت بود که به دلیل نازایی مطلقه شد و سپس در بقیه عمرش زنی آواره بیش نبود. او در یک فیلم سینمایی که تهیه کننده آن "دنیدولایوژتیس - همسر سوفیالورن" بود، بازی کرد، اما این فیلم موفقیتی کسب نکرد. ثریا می نویسد:

"فیلم به نمایش گذاشته می شود، با وجود درآمد راضی کننده ای که به همراه دارد، مورد نظر ناقدان قرار نمی گیرد و بعد هم به طرزی شکفت آور، نسخه های فیلم ناپدید می گردد. کار شاه بود؟ - این کار از او بر می آمد!"

یک بار هم مردی به نام "فرانکو" در زندگی ثریا ظاهر می شود که ملکه سابق ایران به او دل می بندد. اما این مرد نیز در حادثه ای کشته می شود. پس از این مرگ، تنها حادثه قابل ذکر زندگی ثریا، نوشتن کتابی از خاطراتش و سپس مرگش است.

بخش هایی از خاطرات ثریا که به ماجرای طلاق او مربوط می شود، می تواند هم تصویری از درون

دربار محمدرضا پهلوی را نشان دهد و هم گویای شوربختی ملکه ای باشد که زمانی خیلی ها می پنداشتند زن خوشبختی است.

(برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب فقط قسمت های مهم این رویداد در زیر آمده است.)

.... هفت سال برای کسی که بخواهد همه چیزش را فدا کند، زمانی طولانی است. یک روز (ژوئیه ۱۹۵۷ تا استان ۱۳۳۶) در حالی که با شاه در راه میان باغچه ها و درختان پارک سعدآباد قدم می زدم، با صدایی که می خواهم او را مطمئن سازد، به او زمزمه می کنم:

- محمد، مسایل این گونه نمی تواند ادامه یابد، چنان که می دانید من نمی توانم فرزندی به شما بدهم. اگر اتفاقی برایتان بیفتد، دلم نمی خواهد سبب مشکلات ناشی از آن باشم....

- با وجود اندوه ژرفی که تمام وجودم را فرا گرفت، این سخنان را به شاه گفتم، و احساس درستکار بودن نسبت به کشورم و ملت انگیزه آن بود و بس؛ چرا که، انسان وقتی جوان است خود را دلیر احساس می کند....

شاه مدتی به من نگاه کرد، گویی، در من زن جوانی را باز می دید که در دورانی که او در تعیین سرنوشت خود، و تصمیم گیری اش مردمانده بود، جیساتش را تشویق می کرد... او که از صداقت من در رک گویی حالتی پریشان می یافت، با صدایی آغشته به غم پرسید:

- بگوید چه می توانیم بکنیم؟

پاسخ دادم:

- می توانید منعی را که متوجه وابستگان به خاندان قاجار می شود، و پدر شما آن را در قانون اساسی گذاشت، بردارید و یکی از برادران ناتنی تان را به ولیعهدی انتخاب کنید.

پس از اندیشیدن جواب داد:

برای این کار، مجلس مؤسسان باید تشکیل شود، تا تغییراتی را در قانون اساسی بدهد. مقامات مسئول هرگز حاضر به تغییر آنچه که پدرم به عنوان یک اصل در آن گنجانیده است، نیستند.

- بدون اینکه نگاهم را از او بردارم، گفتم:

- چرا شما این آزمایش را نمی کنید؟ پدرتان که دست به چنین آزمایشی زده است ..

احساس کردم خودش نمی خواهد. گویی از او می خواستم با قدرت رضاشاه، مردی که محمدرضا جرات قیاس خود را با او نداشت، به مقابله برخیزد؛ گفتم:

- اگر شورای مشورت آن را نپذیرد، آن وقت

چه باید کرد؟

بی تامل پاسخ دادم:

- در این صورت، تنها کاری که می کنیم جدا شدن از هم است....!

این جمله همانند لبه برنده یک شمشیر بود که از دهانم بیرون پرید. محمدرضا با چشمانی پرتب و تاب به من نگاه می کند... زندگی مان را با شکنجه های روحی می گذرانیم.

هر شب سعی داریم به چیزهایی غیر از موضوع های زجرآور بیندیشیم. طرح هایی را در نظر می گیریم، اما به نظرمان بیپوده می آید... پس سکوت را ترجیح می دهیم و هر کدام، در گمان خود، این اندیشه را می پروراند که معجزه ای رخ خواهد داد!...

ثریا سپس می نویسد که چگونه وی و ادار به رفتن به "سن مورتیس" در سوییس شد تا درباریان در غیاب او برای ادامه زندگیش با شاه یا جدا شدن از او تصمیم بگیرند. آنگاه می نویسد:

زنگ تلفن تا ۱۴ مارس، (۲۴ اسفند) خاموش ماند، تا روزی که شاه در رادیو جدایی مان را رسماً اعلام کرد:

با صدایی غمگین و سخنانی بریده و تکرار، با گریه، که از نظر پخش کاملاً روشن و شنوا بود، او گفت: "ملت عزیز ایران، با اندوه فراوان (صدای گریه) جدایی با همسر مرا (صدای گریه) چون که نتوانستیم فرزندی بیاریم، به شما اعلام می دارم، زیرا که موظف هستم پسری را به شما تقدیم دارم و ..."

محمدرضا برای رضایت بیشتر وجدان خود، به سفیرش دستور داد یک متن تهیه کند که من در برابر خبرنگاران مطبوعات آمریکا، آن را بخوانم. در آن گفتار چنین تصمیمی را می گیرد، بلکه از مدت ها پیش، من آن را به او تلقین کرده ام...

پرده روی این آخرین اجرای "پانتومیم" می افتد. از این پس تنهایی مانم. اشک هایم آن چنان خشکیده که سوزشی هم در گودی دیدگان احساس نمی کنم. شب هنگام تصاویر گذشته در خاطر ام رژه می روند... تصاویری که در خاطر زنده می شوند، تا بفهمانند که زندگی دیگر آن نخواهد شد، که بود.

کتاب خاطرات ثریا با نام "کاخ تنهایی" با همکاری یک نویسنده فرانسوی موسوم به "لویی والانتن" نوشته شده و در آوریل ۱۹۹۱ (فروردین ۱۳۷۰) منتشر شد. برگردان فارسی این کتاب به همت و با نثر زیبایی امیر هوشنگ کاوسی همان سال منتشر شد و بخش های نقل شده از خاطرات ثریا، از همین برگردان گرفته شده است.